

مقایسه مبانی انسان‌شناختی ملاصدرا و مزلو

محمد آزادی^۱

سید محمدعلی دیباجی^۲

مسعود آذربایجانی^۳

چکیده

ویژگیهای انسان کامل، متفاوت است. صدرالمآلهین با بهره‌گیری از مبانی دینی، عرفانی و فلسفی، تلفیق این مبانی و ارائه تصویری جامع و سازوار از حقیقت انسان، توانسته نظامی متقن از مبانی شناختی ارائه کند که احصاء دقیق و جامع آنها میتواند برای بحثهای امروزی نیز راهگشا باشد. جمع بین عرفان، شریعت و برهان، یکی از مهمترین ویژگیهای اندیشه فلسفی ملاصدراست که در تمام مؤلفه‌های مورد قبول درباره چستی انسان، تأثیرگذار است.

مزلو، در مقام یک روانشناس انسان‌گرا و ملاصدرا، در مقام یکی از بزرگترین اندیشمندان سنت اسلامی، دیدگاههای متفاوتی درباره چستی انسان بیان کرده‌اند. با توجه به اینکه هر دو اندیشمند، اهتمامی ویژه به تبیین ویژگیها، مقدمات لازم برای کمال انسان، روند کمال انسان و خصوصیات انسان کامل داشته‌اند، مقایسه مبانی انسان‌شناختی آنها میتواند ثمراتی ارزشمند بدنبال داشته باشد. کرامت ذاتی، اختیار، توانایی حرکت بسمت کمال، برخورداری از فطرت، پذیرش تجربه‌های معنوی و محدود نبودن روند کمال انسان، برخی از مبانی مشترک این دو بشمار می‌آیند، اما آنها تفسیرهایی متفاوت از این مبانی ارائه داده‌اند. همچنین دیدگاه هردو فیلسوف در مورد محوریت خداوند در زندگی انسان، ابعاد وجودی، نیازهای بنیادین، مراحل رشد انسان، غایت کمال انسان و

کلیدواژگان: انسان، انسان‌شناسی، انسان‌گرایی، کمال‌گرایی، حکمت متعالیه، ملاصدرا، مزلو.

مقدمه

ماهیت، هویت و ویژگیهای انسان، بعنوان یکی از پرسشهای بنیادین بشر، از دیرباز مطرح بوده و در طول تاریخ، متفکران گوناگون از مکاتب

این مقاله برگرفته از رساله دکتری رشته فلسفه و کلام با موضوع «تحلیل و تکمیل مبانی انسان‌شناختی مکتب روانشناسی انسان‌گرا (با تأکید بر آراء مازلو و راجرز) از منظر مبانی علم النفس ملاصدرا»، در پردیس فارابی دانشگاه تهران است.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ mohammad.azadi@au.ac.ir

۲. دانشیار دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران؛ dibaji@ut.ac.ir

۳. استاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران؛ mazarbajani110@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۲ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1402.29.1.4.4

فکری مختلف، دیدگاههایی گوناگون در اینباره ارائه نموده‌اند. از میان اندیشمندان رشته‌های مختلف علمی، فلاسفه و روانشناسان تمرکزی بیشتر بر این نوع مسائل داشته‌اند. در برخی اندیشه‌ها - مانند رفتارگرایی - بشر بعنوان یک ماشین و شیء بی‌اختیار معرفی شده است (بونزه و آردیلا، ۱۳۹۹: ۲۹۹؛ Watson, 1913: p. 153)؛ برخی اندیشمندان مانند زیست‌روانشناسان-انسان را مصداقی از حیوان محسوب کرده و فقط به تفاوت غیرجوهری انسان و سایر حیوانات قائلند (بونزه و آردیلا، ۱۳۹۹: ۸۹۱)؛ روانشناسان متمایل به ذهن‌گرایی، تفاوت انسان با سایر حیوانات را بهره‌مندی انسان از ذهنی ممتاز میدانند (همان: ۲۴۰-۲۳۱؛ شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲: ۸۸-۸۷). همچنین از نظر بسیاری از فلاسفه و روانشناسان در ادوار مختلف، بشر دارای دو بعد مادی و غیرمادی است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۳۷۵-۳۷۳). این تفاوت گسترده در مبانی انسان‌شناختی در بین فلاسفه و روانشناسان، به گسستی عظیم در علوم انسانی منجر شده و امکان دستیابی به مکاتب فکری متقارب و همجهت از حیث روش، غایت و محتوا را بسیار دشوار کرده است.

مقاله حاضر میکوشد مبانی انسان‌شناختی ملاصدرا و مزلو که از برخی منظرها اندیشه‌هایی نزدیک درباب چیستی انسان ارائه نموده‌اند، را مقایسه کند و تفاوت‌های مبانی آن‌دو را تبیین و تحلیل نماید. بر همین اساس، در آغاز بحث، برخی از مهمترین مبانی انسان‌شناختی مزلو و سپس مبانی انسان‌شناختی صدرالمآلهین تبیین خواهد شد. همچنین سعی میشود با استفاده از

مبانی انسان‌شناختی ملاصدرا و نگاه ویژه او به هویت سیال و حرکت جوهری انسان، وجه جمعی میان برخی از مبانی انسان‌شناختی مکاتب فلسفی و روان‌شناختی ارائه گردد.

۱. مبانی انسان‌شناختی مزلو

در میان روانشناسان انسان‌گرا، آبراهام مزلو (Abraham Maslow)، یکی از اندیشمندانی است که دیدگاههای تفصیلی و نظاممندی را در مورد انسان ارائه نموده است. مزلو در سالهای میانی زندگی علمی خویش، رفتارگرایی را نیروی اول و روانکاوی را نیروی دوم نامید و سپس، نظریه و مکتب روانشناسی «نیروی سوم» را مطرح ساخت، اما در سالهای پایانی زندگیش، برای ایجاد نوعی جدید از روانشناسی بسیار تلاش کرد. او در این رویکرد، به مطالعه «نیروی چهارم انسان» پرداخته و این رویکرد را با عنوان «روانشناسی فراشخصی» معرفی کرده است. این نوع روانشناسی بر ابعاد عرفانی و معنوی انسان تمرکز داشته و به برخی از اندیشه‌های فلسفی و مذهبی جهان شرق شباهت دارد (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۳۳-۷۳۲).

همچنین مزلو، طی مطالعاتش در مورد رفتار تطبیقی حیوان، به مسائل روان‌شناختی انسان که نمیتوان آنها را بکمک ابزارهای علمی سنتی، حل نمود، علاقه‌ی وافر نشان میداد (مزلو، ۱۳۹۷: ۲-۳). بنظر او، علم توسعه یافته و اصیل میتواند این هویت انسان را مطالعه و شناسایی نماید. مراد مزلو از علم اصیل، علمی است که از ویژگیهای علم تقلیل‌گرای خام و ابتدایی فاصله گرفته و به مجموعه امور گوناگون در تحلیل اشیاء توجه

داشته باشد. این نوع علم، از ابزارمحوری رهاست و بر مسئله‌محوری و دستیابی به هدف، تمرکز و تأکید دارد (Maslow, 1968: pp. 3-5). در ادامه مهمترین مبانی انسان‌شناختی مزلو در راه رسیدن به این هدف، تبیین می‌گردد.

۱-۱. اهمیت تمرکز بر ویژگیهای شخصی افراد

بر اساس دیدگاه مزلو، نمیتوان بکمک مؤلفه‌های کلی مانند ساختار جسمانی و زیست‌شناختی بدن انسان یا مؤلفه‌های فرهنگی و مرتبط با جامعه، به شناختی کلی و جامع نسبت به همه انسانها دست یافت. هر یک از انسانها دارای ویژگیهایی شخصی هستند که برای شناخت دقیق آنها باید از این مؤلفه‌ها نیز آگاهی داشت (Ibid).

۲-۱. بهره‌مندی انسان از کرامت ذاتی

مزلو نگاه خوشبینانه‌یی به انسان دارد و انسان را دارای استعدادهای فطری - از قبیل مهربانی و گذشت - میداند (لان‌دین، ۱۳۹۵: ۳۲۰). به اعتقاد او، انسانها دارای گرایش ذاتی به خودشکوفایی هستند، پس باید ویژگیهای مثبت انسانها بکمک محیط پیرامونی و جامعه پرورش یابد. اگر محیط پیرامون انسان، با بیماریها و مشکلات گوناگون عجزین باشد، شکوفایی استعدادهای او متوقف شده و در مقابل، ویژگیهایی ناپسند مانند پرخاشگری رشد میکند (Maslow, 1970: p. xii؛ شولتس، ۱۳۹۴: ۵۳۳).

۳-۱. برخورداری انسان از شبه غریزه

از نظر مزلو، انسانها از نوعی فطرت درونی و شبه غریزه برخوردارند. البته انسان، دارای غرایز

حیوانی صرف نیست و فقط میتوان او را دارای «شبه غریزه» دانست. مزلو این خصایص فطری و درونی را برای شناخت چیرستی انسان و تعیین تمام ویژگیها و شیوه رفتار انسان، کافی نمیداند. در حقیقت، بنظر او نمیتوان زیربنای زیست‌شناختی انسان را از روبنای فرهنگی او مجزا کرد و از «انسان کلی» سخن گفت، بلکه باید به شناخت یکی یک فرد زن و مرد پرداخت (مزلو، ۱۳۹۷: ۲-۳). بیان دقیقتر، انسان دارای فطرتی ضعیف است که بر اثر آموزش، تربیت و محیط اجتماعی و فرهنگی، تغییر پیدا میکند (همو، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

۴-۱. مختار بودن انسان

بنا بر مبانی انسان‌شناختی مزلو، اگرچه اموری از قبیل عوامل جسمانی و زیست‌شناختی، فطرت، جامعه و محیط طبیعی بر رفتار شخص تأثیرگذارند، ولی انسان میتواند از تأثیرپذیری از این عوامل رها شود و بر اساس اختیار و انتخاب خودش، عمل کند؛ بویژه انسانهایی که به مرتبه خودشکوفایی رسیده‌اند، تأثیرپذیری کمتری از عوامل بیرونی دارند و نمیتوان در مورد این انسانها به وجود جبر بیرونی قائل شد (Maslow, 1970: pp. xv-xviii; 149-203؛ شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲: ۱/۲: ۴۶۸).

۵-۱. هفت نیاز بنیادین انسان و نحوه ترتب این

نیازها

از دیدگاه مزلو، نیازهای انسان در یک سلسله مراتب معین قابل بیان هستند (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۲۸-۷۲۹). او معتقد است برای دستیابی انسان

به کمال و حالت ایده‌آل شخصیتش، باید پنج دسته نیاز تأمین شود: ۱) نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک، مانند رفع گرسنگی، تشنگی و میل جنسی. ۲) امنیت. ۳) محبت و احساس وابستگی؛ این نیاز، مانند دو نیاز پیشین، مصداقی از نیازهای کمبود بوده و تأمین آنها یکی از مقدمات ضروری برای توجه به نیازهای رشد است. ۴) احترام. ۵) تحقق خود و خودشکوفایی؛ از نظر مزلو، خودشکوفایی در رأس همه نیازها قرار دارد. این نیاز از گرایش بشر به شکوفا نمودن استعدادهای بالقوه‌اش حکایت دارد.

نیازهای پنجگانه بر یکدیگر مترتّبند و با تأمین نیازهای مرتبه پایتتر، نوبت به نیازهای مراتب بالاتر میرسد (Maslow, 1970: pp. 105-117؛ لاندین، ۱۳۹۵: ۳۲۱؛ شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲: ۲/۴۶۵). مزلو علاوه بر این نیازهای پیشین انسان، نیازهای دیگری را نیز تبیین میکند؛ از قبیل نیاز به دانستن و فهمیدن و نیازهای زیبایی‌شناختی (Maslow, 1970: pp. 116-117؛ شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲: ۲/۴۶۶).

او در تبیین ویژگیهای نیازهای اساسی انسانها، به نکاتی قابل توجه اشاره میکند. بعقیده وی، شاید بنظر برسد که نظام سلسله نیازهای انسان، نظامی ثابت نبوده و تا حدی میتواند انعطاف‌پذیر باشد. برای نمونه، شاید برخی افراد تصور کنند که نیازهای عالتر نسبت به نیازهای اولیه، مانند رفع گرسنگی، بیشتر اهمیت دارند و بهمین دلیل از تأمین نیازهای اولیه صرف‌نظر کنند، اما این نوع تصورات چندان دوام نیاورده و

بزودی، شخص به اهمیت رفع گرسنگی پی میبرد (Maslow, 1970: p. 120). بنظر مزلو، نباید بر تأمین بیش از حد برخی از نیازها تمرکز کرد و در یکی از مراحل هرم نیازها، توقف نمود، زیرا این امر به مشکلاتی از قبیل رشد ناقص فرد منجر خواهد شد.

بعقیده وی، نیازهای انسان به دو دسته قابل تقسیمند: نیازهای کمبود و نیازهای عالی. نیازهای کمبود، نیازهایی هستند که باید بکمک سایر افراد و اشیاء تأمین گردند. در مقابل، نیازهای عالی و انگیزه‌های هستی، استقلالی بیشتر از محیط پیرامونی انسان داشته و با رشد استعدادهای تواناییهای ذاتی او، تأمین میشوند. نیازهای عالی، با سطح کارکردی عالتر انسان ارتباط پیدا میکنند (لاندین، ۱۳۹۵: ۳۲۱-۳۲۰). هرچه نیازی در این سلسله مراتب، در مرتبه پایتتری قرار گیرد، نیازی بنیادتر محسوب شده و به نیاز سایر حیوانات شبیه‌تر خواهد بود. اگر این نیازها تأمین شوند، فروکش خواهند کرد. در مقابل، نیازهای واقع در مراتب بالاتر، انسانیت هستند و عدم تأمین آنها مشکلات کمتری برای زندگی انسان در پی دارد. همچنین تأمین نیازهای عالتر، به فروکش کردن آنها منتهی نمیشود، بلکه احساس نیاز به آنها افزایش می‌یابد (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۲۸-۷۲۹؛ وولف، ۱۳۸۶: ۸۱۲). عدم تأمین فرایندها یا نیازهای عالی، به فرآسب منجر میشود؛ این نوع آسیبها، رشد ابعاد انسانی بشر را متوقف میسازند. مهمترین فرایندهای انسان عبارتند از: حقیقت‌جویی، زیبایی‌طلبی و خودشکوفایی (مزلو، ۱۳۷۴: ۱۵۱).

۶-۱. بهره‌مندی انسان از توانایی دستیابی به کمال یکی از مهمترین مبانی انسان‌شناختی مزلو، پذیرش توانایی انسان برای دستیابی به کمال است. در حقیقت، او تصویری ثابت، غیرقابل تغییر و بی‌اختیار در برابر جبر زمان، مکان، فرهنگ، جامعه و ژنتیک از انسان را نمی‌پذیرد و انسان را دارای قابلیت‌ها و استعدادهایی گوناگون میداند. بهمین دلیل، با طراحی و تبیین هرم نیازهای انسان، مسیر شکوفایی و دستیابی انسان به کمال را ترسیم میکند (همان: ۱۴۷-۱۳۷).

۷-۱. مقدمات و مراحل رشد و کمال انسان

مزلو با تبیین غایتی بنام خودشکوفایی برای انسان، از یکسو، مراحل رشد و کمال‌یابی انسان و از سوی دیگر، مقدمات و موانع این رشد و شکوفایی را تبیین میکند. هرم نیازهای مزلو، حاکی از مراحل رشد انسان است. بر اساس این هرم، انسان ابتدا بیشتر به شبه غرایز و ابعاد نزدیک به حیوان خود مشغول است و باید برای تأمین این نوع نیازها تلاش کند. نیازهایی که در این دسته جای می‌گیرند عبارتند از: نیازهای جسمانی، ایمنی، محبت و احساس وابستگی، احترام و خودشکوفایی. با تأمین مطلوب نیازهای کمبودی انسان، زمینه برای گام نهادن به عرصه‌های والاتر و انسانیت و حرکت در مسیر تکامل فراهم میگردد (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۳۲).

برخی از مهمترین اموری که پس از دستیابی و ارضای نیازهای کمبودی در تحقق کمال انسانی اهمیت دارند، عبارتند از:

۱. دستیابی به شناخت و آگاهی کافی از جهان هستی و دیگران (مزلو، ۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۱۶ و ۳۰۵-۲۷۵).

۲. شناخت و توجه به خود (همانجا).

۳. شناخت مقاومت‌های درونی و تلاش برای رهایی از آنها؛ در دنیای درون هر فرد، مقاومت‌ها و موانعی در برابر تکامل وجود دارد که انسان باید ضمن شناخت این موانع - مانند عقده یونس (ترس از موفقیت و بهترین بودن) - برای رفع آنها تلاش کند (همان: ۲۱۸؛ هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۳۰).

۴. شناخت جایگاه خود در جهان و کشف و انجام رسالتها؛ برای هر شخصی در جهان بیرونی و جامعه انسانی مسائل و رسالتهایی وجود دارد که او باید ضمن شناخت آنها، برای تحققشان در عرصه عمل تلاش کند (مزلو، ۱۳۷۴: ۲۲۴-۲۲۳).

۵. توجه به اهمیت عشق و محبت در کمال انسان، مزلو میان دو نوع عشق تمایز قائل است: عشق ناشی از کمبود و عشق وجودی. عشق ناشی از نیاز و کمبود، از جنس خودخواهی است؛ با تأمین نیاز به این عشق، انسان توانایی عشق‌ورزی به دیگران را پیدا میکند و به عشق وجودی دست می‌یابد. عشق وجودی، در مراتب بالاتر هرم نیازها و پس از تأمین نیازهای گوناگون انسان شکوفا میگردد و در آن، عشق یک ابزار محسوب نمیشود (همان: ۲۷۴-۲۴۹).

۶. امتحان کردن مسیرها و روشهای نوین.

۷. مواجهه پرنشاط با زندگی و تجارب گوناگون، رهایی از احساس تعلق به وضعیت موجود و فرار از راحت‌طلبی.

۸. رهایی از تقلید از سنت‌های غیرمفید و دیدگاه اکثریت.

۹. رهایی از نقابها و تظاهر.

۱۰. دستیابی به توانایی عمل برخلاف دیدگاه

اکثریت.

۱۱. استقامت در مسیر دستیابی به اهداف

(اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

۸-۱. خودشکوفایی، غایت کمال انسان

مزلو در بررسی انسانهای کاملتر، موفقتر و با سلامت بیشتر، تمرکزی ویژه دارد. او برای شناخت برترین استعدادهای بشر، برخی از اشخاصی را که از نظر او جزو انسانهای برتر و برجسته محسوب میشوند، مورد مطالعه قرار میدهد (Maslow, 1970: pp. 149-152؛ شولتس، ۱۳۹۴: ۵۳۱). از دیدگاه وی، برخی از انسانهای خاص را میتوان بعنوان انسانهای برتر دانست؛ این انسانها، صرفاً فاقد اختلالهای روانی نیستند، بلکه ویژگیهای برتری نسبت به سایر انسانها دارند و باید این ویژگیها را شناخت (Maslow, 1970: pp. xi-xii). این دسته از انسانها، نیاز خود به اموری از قبیل ایمنی، تعلق‌پذیری، عشق، احترام و عزت‌نفس را به‌اندازه کافی تأمین کرده و گرایش به شکوفا ساختن استعدادهایشان در آنها برانگیخته‌تر شده است (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۲۹).

از نگاه مزلو برخی از اصلیت‌ترین ویژگیهای انسانهای کامل عبارتند از: ۱) درک کاملتر و سریعتر از واقعیات نسبت به سایر مردم؛ ۲) پذیرش خود، دیگران و جهان، آنطور که

هست؛ ۳) توجه بیشتر به مسائل خارجی تا خودمحموری؛ ۴) خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن؛ ۵) تعهد به نوعی کار و هدف و صرف وقت خویش در مسیر آن؛ ۶) نیاز به حریم خصوصی و خلوت و خودمختار و مستقل بودن؛ ۷) برخورداری از تجربه عارفانه و اوج؛ ۸) احساس همانندی و همدلی با هم‌نوعان خویش؛ ۹) احترام به آزادی‌خواهی و نگرشهای معطوف به دموکراسی؛ ۱۰) خلاقیت؛ ۱۱) بهره‌مندی از توانایی تشخیص وسیله از هدف و نیک از بد؛ ۱۲) مقاومت در برابر هم‌رنگی فرهنگی با دیگران و رفتار طبق قوانین مربوط به منش شخصی؛ ۱۳) بهره‌مندی از درجه بالایی از علاقه اجتماعی (Maslow, 1970: pp. xv-xvii؛ Shulz, 1972: 149-203؛ شکرکن و همکاران، ۱۳۷۲: ۲/۴۶۸؛ شولتس، ۱۳۹۵: ۱۴۶-۱۱۱؛ همو، ۱۳۹۴: ۵۳۴؛ هرگنهان، ۱۳۸۹: ۳۲۳).

برغم آنکه مزلو ویژگیهای مثبت متعددی برای انسانهای خودشکوفا بیان مینماید، ولی آنها را عاری از اشتباه، عیب، گناه، نگرانی، اندوه، کشمکش روانی و ملامت نفس نمیداند (Maslow, 1970: pp. 173-175؛ هرگنهان، ۱۳۸۹: ۷۳۱-۷۳۲).

۹-۱. نیاز انسان به معنویت و دین طبیعت‌گرایانه

از دیدگاه مزلو، بسیاری از مشکلات عصر جدید، از فقدان نظام ارزشی معتبر در میان انسانها ناشی میشود. انسانها نیازمند ارزشها و نظامی اخلاقی هستند که به آن باور داشته باشند. این نظام ارزشی میتواند از علم و مذهبی متعالی بطور

توآمان نشئت گیرد. جدایی علم و نظام ارزشی و مذهبی، پیامدهایی نامطلوب در جامعه انسانی داشته و باید گرایشهایی را که در پی جدایی دین از علم و امر معنوی از امر دنیوی هستند، کنار گذاشت. برای دستیابی به این هدف، از یکسو نباید امر معنوی را از طبیعت جدا ساخت و از سوی دیگر، باید بدنبال علمی نوین بود که برای فهم و تبیین نظام ارزشی والا مناسب باشد (مزلو، ۱۳۹۷: ۴۲-۳۵).

بنظر وی، باید تمام امور مرتبط با مذهب تشکیلاتی - از قبیل آداب و رسوم این مذاهب - را نسبت به تجربه متعالی، دارای درجه اهمیت کمتری دانست و بعنوان امور حاشیه‌یی بشمار آورد (همان: ۵۱). هر فردی، مذهبی ویژه دارد و میتواند به کشف مذهب خویش پردازد و از آن تبعیت نماید. بر این اساس، نمیتوان از منظر مزلو، نیاز بشر به معنویت را منطبق بر نیاز او به دین تشکیلاتی و متعین دانست (همان: ۵۲-۵۱، ۶۶-۶۴ و ۷۲-۷۰).

به اعتقاد مزلو، بخشی عظیم از الهیات ادیان سراسر جهان و بطورکلی، مذهب تشکیلاتی، تلاش برای آموزش و انتقال محتوای تجربه‌های والا به اشخاصی است که دارای تجربه‌های والا نبوده‌اند (همان: ۴۸-۴۵). البته بتدریج، ادیان بسوی تشکیلات و ستهای شکلی و ظاهری کشیده شده و محتوای اصیل تجربیات اوج به فراموشی سپرده میشود. روانشناسی انسان‌گرا بدنبال تمرکز بر ایمان مثبت و طبیعت‌گرایانه است؛ این مکتب بدنبال پاسخ به پرسشهای قدیمی بکمک عوامل طبیعی و

تجربی است و کمتر بر آداب و متون دینی تکیه دارد (همان: ۴۸-۴۷). از نظر مزلو، مذهب مورد قبول عامه مردم بیشتر به نامقدس شدن زندگی منجر میشود. همچنین یکی از پیامدهای آن میتواند تقسیم زندگی به دو بُعد مجزای معنوی و مادی باشد. او این نوع نگرش را با تجربه‌های والایی که در زندگی انسانهای خودشکופا مشاهده میشود، در تضاد آشکار میداند (همان: ۳۹-۳۶ و ۵۶).

بطورکلی، بنظر مزلو، وقوع تجربه اوج با پذیرش و پیروی از مذهب، رابطه عکس دارد؛ حتی شاید مذاهب رسمی، مانع و عامل مقاومت در برابر تجارب متعالی گردند و بدین ترتیب، با گرایش به مذاهب، امکان وقوع تجارب اوج کاهش یابد (همان: ۵۸-۵۹).

۱-۱۰. امکان دستیابی انسان به تجربه‌های اوج

مزلو، ضمن پذیرش تجربه‌های اوج، تمام این تجربه‌ها و تمام ادیان را دارای جوهری واحد میداند و معتقد است این تجربه‌ها میتوانند در قالب تجربه‌یی مذهبی، ماورایی و خدامحور، یا تجربه‌یی غیرخدایپرستانه محقق گردند. در حقیقت، تجربه اوج و حتی معنوی را نباید مختص به ادیان دانست، بلکه این امور پدیده‌هایی انسانی هستند که باید با روش طبیعی و تجربی مطالعه گردند (همان: ۴۴-۴۳).

همچنین احتمال وقوع تجربه‌های اوج در انسانهایی که در مسیر خودشکوفایی موفق نبوده‌اند یا انسانهای خوبی محسوب نمیشوند، نسبت به انسانهای خودشکופا، بسیار اندک است (وولف، ۱۳۸۶: ۸۱۴). در حقیقت، تمام افراد شاید

تجربه‌های اوج داشته باشند، اما افراد خودشکوفاز از تجربه‌های اوج بسیار بیشتر و عمیقتری برخوردارند (Maslow, 1971: p. 175). همچنین شاید بتدریج انسانهای خودشکوفاز به نوعی زندگی همراه با آگاهی و تجربه عمیق دست یابند که مزلو آن را «تجربه فلات بلند» میدانند. در تجربه فلات بلند، اراده نقشی بیشتر از تجربه شخص دارد و انسان دائماً در امور عادی، مسائل عمیق و شبیه به معجزه‌ی را درک میکند و به نوعی اشراق مداوم دست می‌یابد (وولف، ۱۳۸۶: ۸۱۴).

۲. مبانی انسان‌شناختی ملاصدرا

دیدگاه ملاصدرا درباره انسان از سه اصل مهم فلسفی او نشئت می‌گیرد: «اصالت وجود»، «حرکت جوهری» و «تشکیک در مراتب وجود». بر اساس اصولی که در حکمت متعالیه پذیرفته شده‌اند، صدرالمتألهین، مبانی انسان‌شناختی ویژه و نوینی ارائه می‌دهد که از یکسو، از اتقان، دقت و جامعیت فراوانی برخوردارند و از سوی دیگر، بسیاری از اشکالات موجود در حوزه انسان‌شناسی مکاتب گوناگونی فلسفی و روان‌شناختی را رفع می‌کنند.

از نظر ملاصدرا، هر انسان، بعنوان یک جوهر دارای اختیار، همواره در حال طی کردن مسیری شخصی و حرکتی جوهری مختص به خود است. حرکت جوهری انسان در مراتب گوناگون خویش بنحو لبس بعد از لبس بوده و از اینرو، نفس در هر مرتبه، از تمام مراتب پیشین نیز برخوردار است (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ب: ۱۸۷-۱۸۳). صدرالمتألهین برای نفس انسانی وحدتی تشکیکی ترسیم می‌کند.

در این وحدت تشکیکی، نفس انسانی دارای مراتبی مانند مرتبه نفس نباتی و حیوانی بوده اما فاعل تمام افعال در تمام مراتب، نفس ناطقه او محسوب می‌شود. نفس انسانی در تمام اعضای بدن جریان دارد و در هر مرتبه - حیوانی، نباتی و طبیعی - به انجام تصرفات متناسب با آن مرتبه می‌پردازد (همان: ۷۸-۸۰).

بر اساس تحلیلی که ملاصدرا ارائه می‌کند، نفس با قوای خویش متحد است و باید قوا را مرتبه‌ی از مراتب نفس بشمار آورد؛ افعال و اوصاف قوای نفس را باید حقیقتاً و بالذات، افعال و اوصاف نفس دانست (همان: ۱۷۵-۱۷۴؛ عبودیت، ۱۳۹۲: ۲۲۲). بیان دیگر، قوای نفس و آلات جسم انسان از شئون و اطوار نفس شمرده میشوند، زیرا نفس علت فاعلی آنهاست. طبق این مقدمات و این نکته که افعال معلول، حقیقتاً افعال علت فاعلی او هستند، باید افعال جسم انسان و قوای گوناگون نفس او را، افعال نفس دانست (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۶۲۹ / ۲). در این دیدگاه، نفس انسانی تمام حالات روانی، از قبیل شناخت، عاطفه و معنویت را شامل می‌شود و حتی نسبت به ابعاد بدنی و جسمی نیز شمول دارد (آذربایجانی، ۱۳۹۹: ۱۱۶).

۲-۱. جامعیت انسان‌شناسی صدرایی و اهمیت

توجه به ابعاد شخصی افراد

ملاصدرا تحلیلی متفاوت نسبت به مکاتب پیشین از چستی انسان ارائه داده است. بنظر او، انسان موجودی سیال، ذومراتب و دارای حقیقتی

تشکیکی است؛ آدمی از حدوث جسمانی به بقای روحانی میرسد. بر اساس حکمت متعالیه، نمیتوان انسان را یک نوع اخیر دانست، زیرا ذیل حقیقت پیچیده انسان، انواعی گوناگون قرار گرفته، پس باید انسان را نوع متوسط شمرد (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳۶-۳۷). برخی از انسانها بسبب اعمال و ملکات خویش به مرتبه شیاطین نزول پیدا میکنند، در مقابل، والاترین انسانها، با گذر از مراتب گوناگون کمال، به مقام خلیفه الهی نایل میشوند. میان این دو مرتبه، بینهایت مراتب وجود دارد؛ هر یک از انسانها بر اساس علومی که بدست می آورند و اعمالی که انجام میدهند، میتوانند به مرتبه‌یی از این مراتب دست یابند (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۲/۱۰۹۹).

۲-۲. کرامت ذاتی انسان به لحاظ غایت و عاقبت

بنا بر دیدگاه ملاصدرا، انسان برای دستیابی به نهایت کمال خلق شده و بهمین دلیل، همواره در ضعف، عجز، فقر و نیاز به خداوند متعال قرار دارد. یک مخلوق تا زمانی که در مقام حاجت و عجز باشد، عنایات الهی و نورانی به او عطا خواهد شد، اما اگر به خودبینی مشغول شود، نعمات و عنایات الهی از او سلب شده و به مرتبه‌یی پایینتر از مرتبه کنونیش تنزل خواهد کرد. ولی انسان آمادگی دریافت امانت الهی را دارد، این امانت، نوری الهی است که فقط به انسان کاملی که با پیشرفت در مراتب کمال و وجود، توان حمل امانت الهی را بدست آورد، تعلق خواهد گرفت و فقط انسان کامل است

که میتواند به مقام خلافت الهی نایل شود. بر این اساس، فضیلت انسان بر ملائکه و اجنه، بدلیل ماده یا صورتش نیست، بلکه بسبب غایت و عاقبتی است که میتواند به آن دست یابد (همو، ۱۳۸۹: ۳/۳۱۳-۳۱۲).

۳-۲. برخورداری انسان از دو فطرت

با توجه به اینکه انسان مرکب از دو عالم امر و خلق است، دارای دو فطرت است: یک فطرت روحانی نورانی از عالم امر و یک نفس ظلمانی از عالم خلق. هر یک از این دو فطرت، دارای شوق و کشش بسوی عالم اصلی خویش است؛ روح انسان، بسمت عالم امر و قرابت با پروردگار، و نفس بسوی عالم خلق کشش دارد. بر همین اساس، بین نفس و روح انسان نوعی تنازع ایجاد میشود. در این نزاع، جنود الهی به روح و جنود شیطانی به نفس طاغوتی کمک میکنند. اگر غلبه با حزب خداوند باشد، انسان بسوی عالم الهی و اگر غلبه با حزب شیطان باشد، بسوی عالم سفلی کشش خواهد یافت (جوادی آملی، ۱۴۰۰: ۱۶۳-۱۶۲).

۴-۲. پذیرش نظریه امر بین الامرین درباره

اختیار انسان

ملاصدرا مانند اکثریت اندیشمندان شیعه، در تبیین جبر یا اختیار انسان، امری میانه جبر و اختیار «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۶۰) را برگزیده است. بر اساس مبانی مورد قبول او در بحث توحید افعالی، عمل انسان، در عین آنکه عمل او محسوب میشود، عمل

خداوند متعال نیز بشمار می‌آید (ملاصدرا، ۱۳۸۱ الف: ۳۸۲-۳۷۹). البته در انتساب افعال انسان به خداوند متعال، باید جهات احدیت ذات پروردگار مدنظر باشد و این انتساب موجب انتساب امور غیرسازگار با کمال ذات الهی از قبیل انفعال، ترکیب، انجام سیئات و ... نشود. در این رویکرد، انسان و سایر مخلوقات، تجلیات ذات خداوند متعال محسوب میشوند و باید نقصان عمل انسان را ناشی از ابعاد ظلمانی وجود او دانست (همان: ۳۵۵). بر این اساس، بطورکلی، از نظر ملاصدرا انسان اختیار دارد و امور بیرونی نمیتوانند تمام اعمال او را تعیین بپخشند.

۲-۵. تناظر نیازهای انسان با ابعاد نفس او

نفس انسان هویتی واحد با مراتب گوناگون دارد، پس برای تحلیل دقیق آن و طراحی نظام تکامل و سلامت، باید به همه ابعاد مختلف آن توجه نمود. در حقیقت، انسان موجودی است که نه مانند فرشتگان صرفاً به فراطبیعت اختصاص پیدا میکند، و نه مانند گیاهان و حیوانات، فقط به عرصه طبیعت مادی محدود میشود؛ هستی انسان از خاک و گل تشکیل شده و تا اوج مراتب هستی میتواند حرکت جوهری خویش را ادامه دهد و به هستی جامع دست یابد (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۸۳). برای شناخت دقیق انسان باید ابعاد و مراتب گوناگون مادی و مجرد-نفس او را شناخت و نیازهای هر یک از ابعاد را مشخص کرد. از یکسو، نباید از بُعد مادی او و نیازهایی از قبیل نیاز به غذا و احتیاجات ضروری او غفلت

نمود؛ از سوی دیگر، باید ضمن شناخت نیازهای فرامادی انسان، زمینه را برای تعالی ابعاد معنوی او فراهم ساخت. برخی از قوای مادی انسان عبارتند از: نامیه، غاذیه، مولده، شهویه و غضبیه. قوه خیال و قوه عقل نیز از جمله قوای مجرد انسان بشمار می‌آیند (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ب: ۵۲).

هر یک از دو بخش طبیعی و فراطبیعی انسان، ممکن است سالم یا بیمار باشند؛ برای تشخیص سلامت و بیماری در هر بخش، باید از تخصصهایی ویژه استفاده کرد. از یکسو، باید از علوم زیستی و پزشکی بهره برد و از سوی دیگر، بخش فراطبیعی و روح انسان را بکمک فلسفه الهی میتوان شناخت (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۸۴).

۲-۶. توانایی انسان برای تحول

یکی از مبانی مهم ملاصدرا در تبیین حقیقت و ویژگیهای انسان، پذیرش حرکت جوهری اشدادی و تطور دائمی انسان است (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ب: ۱۰-۱۱). بعقیده وی، بین قوای گوناگون درونی انسان، نوعی تنازع دائمی وجود دارد. در این تنازعات، جنود الهی به روح الهی انسان و جنود شیطانی به نفس طاغوتی او کمک میکنند. اگر انسان بتواند ابعاد نورانی و الهی خویش را غالب سازد، بسوی عالم الهی تکامل خواهد یافت، اما اگر ابعاد شیطانی او غلبه یابند، انسان بسوی عالم سفلی تنزل خواهد کرد (جوادی آملی، ۱۴۰۰: ۱۶۳-۱۶۲). بنابراین بر اساس حکمت متعالیه، انسان موجودی با توانایی تطور است که میتواند به مراتب گوناگونی از هستی دست یابد؛ موجودی

که در یک مرتبه شبیه به شیء بیجان، در مرتبه دیگر همطبقه با حیوان، و در مراتبی در مقام خلیفة اللہی است.

۷-۲. مراتب تعالی انسان در ابعاد نظری و عملی

نظام هستی‌شناختی ملاصدرا در قالب دو قوس نزول و قوس صعود تبیین می‌گردد. بنا بر دیدگاه او، وجود در قوس نزول، از مرتبه عقل به مراتب گوناگون نقص هبوط می‌کند. در این قوس، پس از مرتبه عقل، مرتبه نفس و در نهایت مرتبه جماد و هیولا قرار می‌گیرد و در مقابل، در قوس صعود وجود، از مرتبه هیولا به مرتبه جماد، سپس به مرتبه نفس نباتی، حیوانی و انسانی- و در نهایت تا مرتبه شرف و کمال عقل مستفاد مستضی به نور حق، عروج می‌یابد. در این دیدگاه، مراتب شرف وجودات، به اعتبار مراتب برائت آنها از قوه و خسران است که هیولا و بدن، مبدأ آنهاست (ملاصدرا، ۱۳۹۳: ۳۱۴-۳۱۳).

از دیدگاه ملاصدرا، انسان از مرتبه جماد به نطفه میرسد و پس از رشد نباتی، به مرحله جنینی رسیده و آمادگی دریافت نفس حیوانی را پیدا می‌کند؛ نفس حیوانی، او را به حیوانی بالفعل و انسانی بالقوه تبدیل مینماید. انسان در دوران کودکی، از احساس، تخیل و برخی عواطف برخوردار می‌گردد که از روح حیوانی او نشئت می‌گیرند؛ در ادامه، برخی از انسانها با گذر از مرتبه روح حیوانی و ادامه حرکت جوهری خویش، به مرتبه نفس انسانی میرسند (جوادی

آملی، ۱۳۷۹: ۷۵). همچنین باید توجه داشت که انسانها بسبب حرکت جوهری ویژه خویش، مرتبه‌یی یکسان ندارند؛ بر همین اساس، نمیتوان تعریفی واحد برای ماهیت و هویت تمام انسانها بیان کرد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۶۴).

از منظر دیگر، میتوان مراتب هستی انسان را به سه مرتبه کلی تقسیم نمود: مرتبه حس و ماده، مرتبه خیال و مرتبه عقل. هر انسانی با طی مراتب تعالی میتواند نخست هستی خویش را به عالم مثال و خیال و سپس به عالم عقول، ارتقا و وسعت بخشد. حرکت انسان در این مراتب بنحو توسعه وجود و لبس پس از لبس است و بهمین دلیل، انسان با تعالی به مرتبه مثال و مرتبه عقل، مرتبه مادی خویش را رها نمیکند. اموری از قبیل ادراکات در عالم خواب و برخی از مراتب سیر و سلوک انسان به مرتبه مثال و اموری مانند درک کلیات و عقول مجرد، به مرتبه تعقل اختصاص دارند. اما انسان توانایی نیل به مقام فوق مجرد را نیز دارد؛ در حقیقت، انسان میتواند به مقام بیحدی و رهایی از حدود عقلی نیز دست یابد. در مقام فوق مجرد، بدلیل فنای انسان در حق و انغمار در وجود مطلق، احکام و جوب و وجود مطلق بر جهات امکانی ماهیت انسان غلبه یافته و جهات امکانی از مقام وجودی انسان سلب میشود (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۶۴).

در چارچوب حکمت متعالیه، مسیر تعالی انسان با تبعیت او از قوه عاقله آشکار میگردد. قوه حیوانی باید ریاضتهایی را که قوه عاقله توصیه میکند، تحمل نماید و تابع روح انسانی باشد،

وگرنه نفس ناطقه را در مسیر برآورده ساختن امیال حیوانی خویش مشغول داشته و از تعالی بازخواهد داشت. نفس نیز بکمک ریاضتهای توصیه شده بوسیله قوه عاقله، از تخیلهای، توهمات و اعمال محرک شهوت و غضب رهایی پیدا میکند و طبق اقتضائات عقل عملی تعالی می یابد. با طی این مسیر، سایر قوای جسمانی که از توابع قوای حیوانی شمرده میشوند، از عقل تبعیت میکنند (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۲/۱۰۹۹).

مراتب تکامل عقل علمی انسان به شرح زیر هستند: (۱) عقل هیولانی که نسبت آن به صور عقول و جواهر مفارق، نسبت هیولا به صور حسیه و جواهر مادی است؛ (۲) عقل بالملکه؛ (۳) عقل بالفعل؛ (۴) عقل مستفاد. بعد از این مراتب، عقل فعال قرار دارد و کل مراتب به این مرتبه مربوطند و بسوی آن حرکت میکنند (همان: ۶۵۸-۶۵۶).

مراتب تکامل عقل عملی انسان نیز عبارتند از: (۱) تهذیب ظاهر با بهره گیری از شریعت الهی و آداب نبوی؛ (۲) تهذیب باطن و تطهیر قلب از اخلاق و ملکات ناپسند و ظلمانی و خواطر شیطانی؛ (۳) تنویر باطن به صورتهای علمی و معارف حقه ایمانی؛ (۴) فنای نفس از ذاتش و اقتصار نظر و التفات از غیر خداوند متعال به ملاحظه پروردگار و کبریای او. پس از این مرحله نیز مراتب و مراحل کثیری وجود دارد که صرفاً با مشاهده و علم حضوری درک میگردد و نمیتوان در قالب تعابیر و کلمات به تبیین آن پرداخت. در حقیقت، انسانهای کامل پس از سفر بسوی پروردگار، سفرهای دیگری دارند که برخی در

حق و برخی از حق و با حق و به حول و قوه حق است (همان: ۸۴۴-۸۴۳).

ملاصدرا پس از مراتب چهارگانه تکامل عقل عملی انسان، همانند عرفا، برای تعالی انسان، چهار سفر و مرحله طولی و استکمالی را ترسیم میکند: (۱) سفر از خلق به حق؛ این سفر در مفاهیم رخ میدهد و شخص سالک در آن، ابتدا با احکام کلی وجود در امور عامه آشنا شده و در نهایت به اثبات وجود خداوند متعال دست می یابد. (۲) سفر در حق همراه حق؛ در این سفر اموری از قبیل اطلاق ذاتی واجب تعالی، اسماء و صفات او و وحدت اسماء، صفات و ذات مطرح میشوند. (۳) سفر از حق به خلق همراه حق؛ در این سفر، تأمل و شناخت درباره افعال حق صورت میگیرد. (۴) سفر در خلق همراه حق؛ در این سفر آگاهی به حرکت تمام عوالم ایجاد شده بوسیله حق تعالی بسوی مقصد و غایت معین و تنزیه افعال واجب از پوچی و عبث بودن حاصل میگردد. این سفر بویژه بر سیر تعالی و غایت نفس انسانی تمرکز دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۲۱-۲۰).

۸-۲ رسیدن به مقام خلافت الهی، غایت کمال انسان

بنظر ملاصدرا، نمیتوان لذات و سعادهای حسی را سعادت حقیقی دانست؛ سعادت حقیقی انسان، اتصال به فیض علوی و رؤیت جلال سرمدی است. بیان دیگر، سعادت نهایی انسان در تجرد از مادیات، اتصال به معقولات و مجاورت خداوند متعال است. از نظر ملاصدرا، دستیابی به

کمال نهایی انسان، صرفاً از طریق دستیابی به علوم و معارف عقلی و الهی و انقطاع از تعلقات غیرالهی بکمک عمل صالح، ممکن است (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۳-۶؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۷۱-۷۰). از بین معارف و دانشهای گوناگون، باید دانشی را برگزید که بر سایر دانشها اولویت دارد و به تکمیل گوهر درونی انسان بیشتر کمک میکند؛ بنابراین باید فراگیری دانشهای حقیقی را بر دانشهای اعتباری و دانشهای عقلی را بر دانشهای نقلی، ترجیح داد. پس از آن، حکمت عملی است که اهمیت بسیاری دارد، زیرا برای تخلق به اخلاق الهی و کسب کمالات، تقدم دارد و به انسان کمک میکند تا با ایجاد طمأنینه در مراتب گوناگون هستی خویش، قوای گوناگونش را در اختیار و امامت عقل خویش قرار دهد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۳-۶؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۷۱-۷۰).

بالاترین مرحله تکامل انسان منجر به دستیابی به مقام انسان کامل میشود. در این مرتبه، انسان به مقامی دست می‌یابد که ظاهر و باطن عالم را غیر از خدا نمیبیند؛ انسان در این مرحله به خلافت الهی نایل میگردد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱۶۴-۱۶۳). از نظر ملاصدرا، انسان کامل در دو عالم ملک و ملکوت و ملکوت اسفل و اعلی و دو نشئه دنیا و آخرت، خلافت کبرای خداوند متعال را بر عهده دارد (همو، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۴۶).

۹-۲. نیاز بنیادین انسان به معنویت و دین

بطورکلی، از نظر ملاصدرا بین براهین عقلی و آراء نقلی و بیان دیگر، بین قوانین حکمت و اصول دین، مطابقت وجود دارد. اگر محتوا و

قوانین یک مکتب و تفکر فلسفی با کتاب و سنت مطابق نباشد، باید این تفکر فلسفی را کنار گذاشت (همو، ۱۳۸۳ الف: ۳۵۷). بهترین وسیله و مقدمه برای نیل به درجات بالای سعادت و خیر، تکمیل قوه نظری با تحصیل علوم حقیقی و معارف یقینی است. این امر بهترین مطلوبی است که نفوس انسانی میتوانند آن را طلب کنند و بکمک آن انسان به سالک مسیر کمال و عرفان تبدیل خواهد شد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ الف: ۳-۴). ملاصدرا در تبیین مراحل گوناگون تعالی انسان نیز به ضرورت بهره‌مندی از شریعت و معارف ایمانی و دینی اشاره میکند؛ برای مثال، مرتبه اول از مراتب تکامل عقل عملی انسان را تهذیب ظاهر با بهره‌گیری از شریعت الهی و آداب نبوی میدانند. مرتبه سوم این سیر نیز تنویر باطن به صورتهای علمی و معارف حقه ایمانی است (همو، ۱۳۸۶: ۱/۲-۸۴۳-۸۴۴). بنابراین ملاصدرا انسان را به دین و مسائل گوناگون دینی، از جمله احکام شرعی برای حرکت در مسیر کمال، نیازمند میدانند.

از سوی دیگر، بخش فراوانی از مراحل کمال انسانی به مسائل فرامادی و سیر و سلوک در سفرهای معنوی اختصاص دارد (همو، ۱۳۸۳ الف: ۱۶۵-۱۶۳). ملاصدرا برای انسان وجودی گسترده و سعی به تصویر میکشد که بخشی از آن - ابعاد مثالی و عقلی نفس انسان - به جهان فرامادی اختصاص دارد و بخش اصلی تعالی و کمال این هستی انسانی، مربوط به حرکت او در مراتب عرفانی و فرامادی است (همو، ۱۳۸۶: ۱/۲-۸۴۳-۸۴۴؛ همو، ۱۳۸۳ الف: ۱۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۲۱-۲۰). بر همین اساس، انسان در مسیر

تکامل خویش، به معنویت و دین نیاز ویژه دارد و نباید به این ابعاد و مسائل بیتوجه باشد.

۲-۱۰. امکان دستیابی انسان به تجارب معنوی گوناگون

ملاصدرا با پذیرش تجرد نفس انسانی و وجود عوالم فرامادی (عالم مثال و عقل)، امکان وقوع تجربه‌های معنوی و شهود عوالم و موجودات فرامادی را میپذیرد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ب: ۱۶۵-۱۶۳). تجربه‌های معنوی و شهود می‌توانند مراتب متعدد و بیشماری داشته باشند. بخشی از مراتب شهود، به شهود عالم مثال و بخشی از مراتب آن، به شهود عقول مفارق و عالم عقول اختصاص دارند. بسته به اینکه انسان تا چه حد در مراتب فرامادی تعالی یافته، متعلق شهود و تعداد، بایستگی و اختیاری و غیراختیاری بودن شهود و تجربه‌های معنوی، تغییر خواهد یافت. همچنین شهود و علم حضوری آنچنان در تعالی انسان اهمیت دارد که بنظر ملاصدرا، در نتیجه صیروت حاصل از دستیابی به حقایق کلی و معقولات، انسان به وجودی اشرف و اشد دست پیدا میکند (همان: ۴۰۷). قلب انسان میتواند علاوه بر ساحت‌های عقلی، به ساحت‌هایی گام نهد که عقل نمیتواند بتنهایی به ادراک آنها نایل شود. عقل فقط با کمک روش شهودی و ذوقی مخصوص به قلب، میتواند از این ساحتها آگاه گردد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۳: ۱۱۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دیدگاهها و مبانی انسان‌شناختی مزلو و

ملاصدرا در برخی مسائل شباهت و در بعضی مسائل تفاوت دارند. پذیرش تفاوت‌های گوناگون میان اشخاص انسانی، لزوم توجه به تفاوت‌های فردی برای شناخت و تعیین بهتر روند تکامل و رفع مشکلات افراد، مختار بودن انسان، توانایی انسان برای تحول و تکامل، بهره‌مندی انسان از کرامت ذاتی، وجود مقدمات، نیازها، سیر و مراحل معین برای تکامل انسان، پذیرش وجود انسان کامل و تلاش برای بیان ویژگی‌های وی، و پذیرش تجربه‌های اوج و تجربه‌های معنوی، از جمله مسائلی هستند که این دو اندیشمند باجمال و در کلیات آنها، نظریاتی مشابه ارائه داده‌اند.

اما آنها نگرشها و زاویه رویکردهای کاملاً متفاوتی به انسان دارند؛ ملاصدرا در مقام یک حکیم یا فیلسوف، سعی کرده به جمع برهان، عرفان و نقل پردازد و نگاهی جامع پیرامون چیستی، آغاز پیدایش، مراتب وجود، مراتب تعالی و تنازل، ابعاد وجودی و غایت انسان ارائه دهد. او جهانی را ترسیم میکند که عین ربط به وجود خداوند متعال است و خدا نسبت به تمام امور جهان محوریت دارد؛ بهمین دلیل انسان نیز بعنوان یکی از مخلوقات خداوند متعال، عین ربط به این هستی بیهمتاست و بدون شناخت پروردگار نمیتوان به شناختی صحیح از انسان دست یافت. در چارچوب حکمت متعالیه، ذیل حقیقت پیچیده انسان، انواعی گوناگون قرار گرفته و باید انسان را نوع متوسط دانست. برخی از انسانها به مرتبه شیاطین نزول پیدا میکنند و در مقابل، والاترین انسانها، با گذر از مراتب گوناگون کمال، به مقام خلیفه‌اللهی نایل میشوند و سایر انسانها میان ایندو

مرتبه، قرار میگیرند.

این در حالی است که مکاتب روانشناسی جدید و برخی از مکاتب فلسفی، صرفاً به قسمتی محدود از سیر و حرکت جوهری انسان توجه نموده‌اند و بهمین دلیل، تحلیلهای آنها، نگرشی کامل به هستی انسان ارائه نمیدهد. حتی شاید بتوان گفت بسیاری از ادعاهای اثباتی هر یک از این مکاتب، از منظری خاص قابل پذیرش است. اما آنچه نگرشهای گوناگون روانشناسی جدید را قابل نقد میسازد، مدعیات آنها در نفی برخی از حقایق هویت و چیستی انسان است. برای نمونه، بیقین با تحلیل رفتار بعضی از انسانها، میتوان برخی واکنشهای او را پیش‌بینی نمود؛ اما نباید مدعی شد که تمام انسانها دارای بعد مجرد و حتی ذهن و حالات درونی نیستند. همچنین بکمک تحلیلهای زیستی و اجتماعی میتوان بسیاری از کنشها و امور گوناگون روانی انسانها را شناخت. این ادعا که تمام انسانها خالی از تجرد هستند و تحلیل رفتار یا روان آنها نمیتواند در شناخت انسان مؤثر باشد، ادعایی پذیرفتنی نیست.

یکی از نتایج پذیرش این مطلب، تفاوت اشخاص انسانی است؛ درواقع انسانها را نمیتوان ذیل نوع واحد قرار داد و باید برای شناخت هر فرد، میزان تعالی یا تنازل او در روند تکاملش را بررسی کرد. لزوم تمرکز بر اشخاص و درمان مراجع محور، بعنوان یکی از مبانی موردقبول مزلو، میتواند به این مبانی موردقبول ملاصدرا شبیه باشد، ولی بیقین، بسبب سیر تعالی، نیازها و

تعریف متفاوتی که این دو اندیشمند از هویت و حقیقت انسان ارائه داده‌اند، شناخت انسانها از منظر آنها متفاوت خواهد شد.

هر دو اندیشمند برای انسان نوعی کرامت ذاتی قائلند و این کرامت ذاتی را بسبب استعدادهای درونی او دانسته‌اند؛ در حقیقت، انسانهایی که در مسیر کمال به مراتب بالا میرسند، از این کرامت برخوردار خواهند شد، اما سایر انسانها صرفاً شاید در حد استعداد باقی بمانند یا حتی استعدادهای خویش را در جهات منفی شکوفا سازند و به کرامت دست نیابند.

مزلو برای انسان فطرتی تقریباً ضعیف و قابل‌تغییر قائل است. ملاصدرا نیز دو بُعد روحانی و جسمانی انسان را دارای دو فطرت میداند که با یکدیگر در حال مجادله هستند و پیروز این مجادله، تعیین‌کننده ویژگیهای هر شخص خواهد بود.

ملاصدرا در تبیین نیازهای انسان، به ابعاد گوناگون نفس او توجه دارد. انسان نخست به نیازهای ابعاد نباتی و حیوانی نفس خویش مشغول میشود و بتدریج و در صورت تعالی در مسیر تجرد - که البته بسیاری از انسانها در این مراتب، شاید تعالی موفق نباشند - به نیازهای نفس ناطقه و مجردش بیشتر مشغول خواهد شد؛ شاید بتوان از این منظر، نیازهای کمبودی مزلو را با نیازهای نفس نباتی و حیوانی، و نیازهای وجودی وی را متناظر با نیازهای نفس ناطقه دانست. البته تفکرات این دو اندیشمند، بدلیل تفاوت مبانی و رویکرد آنها، در این نوع

فردان

نیازها نیز تفاوتی بسیار دارد. برای مثال، پذیرش مجرد نفس انسانی و غایت الهی که ملاصدرا برای انسان تعریف میکند، جنس نیازهای او را از نیازهای مطروحه در کلام مزلو متفاوت میسازد.

هر دو اندیشمند به اختیار و آزادی انسان قائلند، اما مزلو بیشتر درباب آزادی انسان و مجبور نبودن او در قبال اموری از قبیل ژنتیک، وراثت، اجتماع، ضمیر ناخودآگاه و مسائل فرهنگی و تاریخی سخن میگوید ولی تمرکز اصلی ملاصدرا بر اثبات اختیار انسان و مجبور نبودن به جبر زمانه و جبر الهی است.

مزلو و ملاصدرا با پذیرش توانایی انسان برای تربیت‌پذیری و رشد و تکامل، مقدمات و مراحل تعالی و تکامل انسان را تعریف میکنند. مزلو بیشتر بر تکامل انسان در مراحل ترسیم‌شده در هرم نیازهای انسانی تأکید دارد و ملاصدرا به بیان مراحل رشد و تعالی عقل عملی و عقل نظری انسان و سفرهای چهارگانه روح انسانی میپردازد.

غایت کمال انسان از منظر هر دو اندیشمند، امری محدود نیست و هر دو تعالی بیپایانی را برای انسان تصویر میکنند. غایت کمال انسان از منظر مزلو دستیابی به مقام خودشکوفایی است و البته او انسانهای خودشکופا را دارای برخی از نقایص دست‌کم نقایص ظاهری و از منظر سایر افراد- میدانند. از نظر ملاصدرا غایت کمال انسانی، دستیابی به مقام فناء فی الله و خلیفه الهی در تمام عوالم هستی است.

مزلو انسان را نیازمند ارزشهای اخلاقی و دین میدانند، ولی از نظر او دین تشکیلاتی میتواند

مشکلاتی از قبیل تقسیم زندگی انسان به دو بخش مجزای مادی و معنوی را ایجاد کند و مانع پذیرش تفاوت‌های فردی انسانها و تجربه‌های اوج باشد. در مقابل، بنظر ملاصدرا باید میان برهان، عرفان و شریعت جمع کرد و انسان نمیتواند از شریعت بیناز باشد. البته ملاصدرا نیز با برخی روشهای دینداری از قبیل تقلید صرف در تمام مسائل دینی بویژه مسائل بنیادین و اعتقادی- و ظاهرگرایی افراطی و دوری از عقل و شهود، مخالف است.

مزلو و ملاصدرا با پذیرش تجربه‌های معنوی و تجربه‌های اوج، به تبیین مسائلی گوناگون در مورد این تجربه‌ها میپردازند؛ از جمله بیان ویژگی افرادی که از تجربه اوج بیشتری برخوردار میشوند. مزلو انسانهای خودشکופا و ملاصدرا انسانهای متعالی و سالکین مراتب عالی را دارای تجارب معنوی بیشتری میدانند. تجربه معنوی این اشخاص از نظر هر دو اندیشمند، از محتوای شناختی بیشتری نیز برخوردار است. همچنین بنظر مزلو شاید بتدریج انسانهای خودشکופا به نوعی زندگی همراه با آگاهی و تجربه عمیق دست یابند که تجربه فلات بلند نام دارد و در آن فرد به نوعی اشراق مداوم خواهد رسید. ملاصدرا نیز برای انسانهای متعالی بویژه خلیفه الهی، به وجود شهود و تجربه معنوی دائمی و اطلاع دائمی از امور فرامادی قائل است. البته عنصر اصلی تجربه معنوی ملاصدرا، مجرد از ماده- در حد مجرد خیالی یا مجرد عقلی- است، ولی مزلو تجربه‌های معنوی و دین را در قالب علوم طبیعی قابل مطالعه و تحلیل میدانند.

دیدهگاه ملاصدرا	دیدهگاه مزلو	مینا
نوع متوسط بودن انسان و تفاوت مرتبه هستی‌شناختی افراد مختلف	عدم امکان دستیابی به شناختی کلی و جامع نسبت به تمام انسانها و لزوم توجه به ویژگیهای شخصی	شخص‌گرایی
خلقت انسان برای دستیابی به نهایت کمال و آمادگی دریافت امانت الهی، بسبب عجز و ضعف؛ فضیلت انسان بر ملائکه و اجنه، بسبب غایت و عاقبت	نگاه خوشبینانه به انسان، برخورداری انسان از گرایش ذاتی به خودشکوفایی و امکان شکوفایی استعدادها	کرامت انسان
برخورداری انسان از دو فطرت روحانی نورانی از عالم امر، و فطرت ظلمانی از عالم خلق و نزاع این دو فطرت	برخورداری انسانها از نوعی فطرت درونی ضعیف و شبه غریزه؛ امکان تغییر فطرت بوسیله آموزش و...؛ ناپسندگی این خصایص فطری و درونی برای شناخت چپستی انسان	فطرت
انسان تجلی ذاتی پروردگار و دارای آزادی و اختیار در قالب توحید افعالی	امکان رهایی انسان از عوامل زیست‌شناختی، فطرت، جامعه و محیط طبیعی و انجام رفتار آزادانه	اختیار
تقسیم نیازهای انسان به نیازهای گوناگون قوا و ابعاد مادی و نیازهای ابعاد مجرد انسان	۱. نیازهای جسمانی؛ ۲. ایمنی؛ ۳. محبت و احساس وابستگی؛ ۴. احترام؛ ۵. دانستن و فهمیدن؛ ۶. نیازهای زیبایی‌شناختی؛ ۷. تحقق خود و خودشکوفایی	نیازهای بنیادین
معرفی انسان بعنوان موجودی با توانایی تطور و دستیابی به مراتب گوناگون هستی، از طریق حرکت جوهری اشتدادی	پذیرش توانایی انسان برای دستیابی به کمال در طول هرم نیازها	توانایی انسان برای کمال
برشمردن مراحل رشد عقل نظری و عقل عملی و سپس سفرهای چهارگانه نفس انسانی	حرکت در طول هرم نیازها و از نیازهای کمبودی به نیازهای وجودی	مقدمات و مراحل رشد انسان
دستیابی به مقام انسان کامل و خلافت کبری الهی در دو عالم ملک و ملکوت و ملکوت اسفل و اعلی و دو نشئه دنیا و آخرت	دستیابی به مرتبه خودشکوفایی و به ویژگیهایی از قبیل تجربه‌های اوج مکرر	غایت کمال انسان
تطابق میان براهین عقلی و آراء نقلی و میان قوانین حکمت و اصول دین؛ نیاز ویژه انسان به معنویت و دین در مسیر تکامل خویش	نیاز انسان به نظام ارزشی که از علم و مذهبی متعالی بطور توأمان نشئت گیرد؛ نفی دین تشکیلاتی	نیاز انسان به معنویت و دین
پذیرش امکان وقوع تجربه‌های معنوی و شهود در مراتب متنوع؛ وابستگی متعلق شهود، تعداد، پایداری و اختیاری و غیراختیاری بودن شهود و تجربه‌های معنوی، به مرتبه تعالی فرد	پذیرش تجربه موقت اوج در غالب انسانها و تجربه فلات بلند در برخی انسانها	تجربه‌های اوج

منابع

- محمدنقی براهنی، تهران: رشد.
- بونزه، ماریو؛ آردیلا، روبن (۱۳۹۹) فلسفه روان-شناسی، ترجمه محمدجواد زارعان و همکاران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵) فلسفه حقوق بشر، قم: اسراء.
- (۱۳۷۹) صورت و سیرت انسان در قرآن، قم: اسراء.
- (۱۳۹۳) رحیق مختوم، ج ۱، قم: اسراء.
- آذربایجانی، مسعود (۱۳۹۹) فلسفه علم روانشناسی، تهران: سمت.
- آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۱) شرح بر زاد المسافر، قم: بوستان کتاب.
- ابن‌سینا (۱۳۷۹) النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، تحقیق محمدنقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- اتکینسون، ریتا؛ اتیکسون، ریچارد؛ هیلگارد، ارنست (۱۳۸۳) زمینه روانشناسی هیلگارد، ترجمه

- (۱۳۹۸) رحيق مختوم، ج ۳۱، قم: اسراء.
- (۱۴۰۰) رحيق مختوم، ج ۳۲، قم: اسراء.
- شکرکن، حسین؛ برادران رفیعی، علی محمد؛ منتظری، علی؛ غروی، سید محمد (۱۳۷۲) مکتب‌های روانشناسی و نقد آن، ج ۱، تهران: سمت.
- شولتس، دوآن (۱۳۹۴) تاریخ روانشناسی نوین، ترجمه علی اکبر سیف، حسن پاشا شریفی، خدیجه علی-آبادی و جعفر نجفی زند، تهران: دوران.
- (۱۳۹۵) روانشناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: پیکان.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۲) درآمدی به نظام حکمت صدرایی، ج ۳: انسان‌شناسی، تهران: سمت.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق) الکافی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- لانڈین، رابرت ویلیام (۱۳۹۵) نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- مدرس طهرانی، آقاعلی (۱۳۷۸) مجموعه مصنفات، تهران: اطلاعات.
- مزلو، آبراهام (۱۳۷۴) انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- (۱۳۹۷) ادیان، ارزشها و تجربه‌های اوج، ترجمه زهرا اکبری، تهران: کرگدن.
- ملاصدرا (۱۳۷۸) المظاهر الإلهية في أسرار العلوم الکمالية، تصحيح و تحقيق سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (الف) (۱۳۸۱) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۶، تصحيح و تحقيق احمد احمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (۱۳۸۱) المبدأ و المعاد، تصحيح و تحقيق محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (۱۳۸۲) الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية، تصحيح و تحقيق سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (الف) (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحيح و تحقيق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (ب) (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۸، تصحيح و تحقيق علی اکبر رشاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (۱۳۸۶) مفاتیح الغیب، تصحيح و تحقيق نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (۱۳۸۹) تفسیر القرآن الکریم، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- (۱۳۹۳) شرح الهدایة الأثریة، ج ۲: فی الاهیات، تصحيح و تحقيق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- هرگنهان، بی. آر. (۱۳۸۹) تاریخ روان‌شناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ارسباران.
- وولف، دیوید. ام. (۱۳۸۶) روانشناسی دین، ترجمه محمد دهقانی، تهران: رشد.
- یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۹۳) مبانی و اصولی عرفان نظری، قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
- Maslow, A. (1968). *Towards a psychology of being*. Princeton: D. Van Nostrand Co.
- (1970). *Motivation and personality*. reprinted from the English Edition by Harper & Row.
- (1971). *The Farther reaches of human nature*. New York: Viking Press.
- Watson, J. B. (1913). Psychology as the behaviorist views it. *Psychology review*, no. 20, pp. 158-177.